

مصیبت نامه

و مختصات آن و خلاصه آن و قطعات مزیده آن

(۳)

اشعار کثیر و کتاب‌های متعددی که از عطار مانده است، برخلاف آنچه ظاهراً بنظر میرسد هیچیک دلالت بروست‌اندیشه و تنوع افکاری نمیکنند.

اگر این عقیده عرفانی یا فلسفی که کثرت را عین وحدت می‌شناسد بتواند در موارد خاصی مصداق یا بدی یکی از آن موارد خاص همین مورد است؛ بدین معنی که «مصیبت نامه» بحقیقت چیزی جز «الهی نامه» نیست و این هر دو بواقع چیزی جز «منطق الطیر» نیستند و این هر سه با آن صدویازده کتاب دیگر - که خدا میداند چندتای از آنها بطور مسلم از اوست - اگر تفاوتی بهمین اندازه داشته باشند اختلاف چندانی ندارند و بهر حال اختلافی که از جهت معانی میان این کتاب مورد بحث یعنی «مصیبت نامه» و آن دو کتاب که بحث آنها گذشت یعنی «منطق الطیر» و «الهی نامه» بنظر میرسد بیشتر از اختلاف معروف آن دو مصراع غزل حافظ نیست، و عبارات دیگر باید گفت که در آن کتابها گفته بود:

«دلبر جانان من برده دل و جان من»

و در این کتاب میگوید:

«برده دل و جان من دلبر جانان من»

نمیدانم چرا احساس شرمندگی میکنم از اینکه برای تعریف این کتاب بالضرورة میباید عین عباراتی را که در تعریف آن دو کتاب آورده بودم در آمیزم و بنویسم:

«مصیبت نامه» پرچانگی حکیمانه و عارفانه ممتد و کشنده‌ای است مبتنی بر تقبیح و تحقیر علایق دنیوی و تحسین و تجلیل امور معنوی و ترغیب آدمی بکوشش‌های جانفروشی که در پیمودن طریق وصول یا باصطلاح عرفا «فناء فی الله» از نظر عطار لازم مینماید.

این کتاب تقریباً متضمن هشت هزار و هفتصد و هشتاد بیت است که از جهت بیرون و درون همچنانکه اشاره شد، فرق بارزی با ابیات آن دو کتاب دیگر ندارند جز این که تعداد اینان از هر یک از آنان ۱ بیشتر است و ناچار رنج خواندندشان از آنان کمتر نخواهد بود.

این مثنوی - چنانکه عادت عطار است - با یک توحید حیرت‌انگیز شروع میشود ۲ و بتوصیفات نادلنیشینی از پینمبر و معراج می‌پیوندد ۳ و بمناقب نادلپسندی از چهاریار اتصال

۱- تعداد ابیات منطق الطیر تقریباً پنج هزار بیت و تعداد ابیات الهی نامه هفت هزار و دو بیست و نود و دو بیت است. ۲- در پاورقی صفحات بعد خواهید دید.

۳- در توصیف پینمبر:

هر دو عالم از دو میم نام او

هشت جنت جرعه‌ای از جام او

می‌یابد و بفصولی در فضائل حسن و حسین منتهی میگردد ۱ و دنبال هر يك از این موضوعات که بنتهائی فصلی را اشغال میکنند يك یا چند حکایت و تمثیل که غالباً از فرط ناپختگی و ناسختگی مضحك بنظر میآید جای میگیرد و تا چشم بهم زده اید تقریباً يك هشتم کتاب یعنی هزارویکصد بیت بدین نحو ضایع شده است !

پس محمد را دو میم آمد ز اسم
و آن دوم عالم ز دیگر نیم اوست
شش در هفت آسمان يك منزلش
سوزن از نورش شبش در باز یافت
چيست واللیل ؟ آیت گیسوی او
مشکل پوشیده گردد حل بدو
طشت آورد آفتاب و کوثر آب
هر سر ماهی شود نو از کمال
گر چه از حد بیش گرمی کرده بود
صفحات ۲۰ و ۲۱ الخ

نیست عالم را مگر يك میم قسم
لاجرم يك عالم از يك میم اوست
پرتو هر دو جهان عکس دلش
آنکه از دوثلث این اعزاز یافت
چيست والشمس؟ آفتاب روی او
چون زمین را شق بود اول بدو
سینه او را برای فتح باب
تا که شد نعل براق او هلال
آفتاب از خوان او يك کرده بود

در توصیف معراج :

در کشید ام الکتابش بر براق
همچو سوزن بود چشمش بر قدم
بر گرفت از خاک و لطفش شیرداد
او پیرویش ، زهی جان پروری
درس «ما اوحی» بگفت ادریس را
نوحه شوق حقش تعلیق کرد
صفحات ۲۴ و ۲۵ الخ

از وثاق ام هانی ز اشتیاق
بود سر تیز او چو سوزن لاجرم
اول آدم را که طفل پیر زاد
بود آدم بی پدر ، بی مادری
بعد از آن در صدر شد تدریس را
در مصیبت نوح را تصدیق کرد

هر چه گوئی بیش دادندش ز پیش
ای عجب گوئی که او خود خود نبود

عاقبت با خویش دادندش ز خویش
چون محمد با خود آمد خود نبود

صفحه ۲۶ الخ

۱- در وصف ابوبکر:

در محیط صدراد (یعنی ابوبکر) میریخت قوت
کاو نخوردی قوت جز تا هفت روز
(یعنی ابوبکر هفت روز بهفت روز غذا میخورد !)

چون نبی از خوان حی لایموت
بسته بودش هفت سقف دلفروز

با رسول و با خدا میساخت او
بود و خواهد بود جاویدم خلیل
(خیلی معلوم نیست که خدا و مصطفی کدام گوینده و کدام شنونده اند !)

گاه مال و گاه جان می باخت او
مصطفی گفتا خداوند جلیل

آن ابوبکر منستی تا ابد

گر مرا بودی خلیلی جز احد

الخ صفحات ۳۰ و ۳۱

بدرستی معلوم نیست که عطار مقارن تدوین این منظومه در کدام يك از مراحل زندگانی بوده است ، اما اگر قدرت جسمی و ضعف عقلی سالکی را که در طول این داستان برآه پیمائی و عبرت دیگر طی طریق مشغول است ، ملاکی از ضعف و قدرت عقلانی و جسمانی خود عطار بدانیم باید قبول کنیم که وی در ضمن گفتن این قصه هنوز جوان و نیرومند و ساده لوح و هنوز مغرور

مصطفی کرد از خداوند این سؤال :
گفت با بویگر من چونی تو نیز؟
الخ صفحه ۳۱

در شب معراج پیش ذوالجلال
گفت چونی یا علیم وای عزیز

در وصف عمر :

کز نهیش دیو را پرهیز بود
دوراز او برسنگ میزد سرزیم
کان چراغ هفت جنت مرده شد
گر چراغی بود صد خورشید گشت
از درستی و درشتی روغش
الخ صفحه ۳۲

سایه ذاتش چنان سر تیز بود
خشت میزد او و قیصر دل دونیم
روشنائی از جهان در پرده شد
نی نمرد او زنده جاوید گشت
او چراغی بود نور روشنش

(درستی و درشتی جناس خطی هم دارد !)

گفت از خلقم مباحات است عام
نیست از اخلاص کس را این خلاص
الخ صفحه ۳۳

مصطفی کرد از خدا نقل این کلام
پس بفاروق مباحات است خاص
(فاروق لقب عمر بوده)

در توصیف عثمان :

در دو دامادش ذی النورین شد
همدم خود قاف قرآن خواندش
قاف قرآن را همین سیمرخ بس
کشتی دریای قرآن بسته بود
او چنان کشته بکشتی در نشست
کرد قرآن ختم آن بی سر تنش (!)
دشمنان خویش را گردن بز (!)
الخ صفحات ۳۳ و ۳۴

چون پسند خواجه کونین شد
چون پیمبر عین ایمان خواندش
تا ز صاد صور برناید نفس
او بقرآن خواندن بنشسته بود
چون بتیغ کشتنش بردند دست
لاجرم چون کرد بی سر دشمنش
چون باخر برد قرآن تن بز

باز پرسید از نبی العالمین
هست او خشنود از رحمن خویش؟ (!)
الخ صفحه ۳۴

حق تعالی گفت با روح الامین
کای نبی خشنودم از عثمان خویش

در توصیف علی :

وال من والاه اندر شان اوست
سنگ شق شد ، ناقه آمد در طلب
الخ صفحه ۳۵

قلب قرآن قلب پر قرآن اوست
ناقه الله بود در سنگ ای عجب

و خاطر جمع و پرشور و امیدوار بوده است ۱ بدین معنی که اگر چه اجمالاً احساس میکند آنچه که او میخواهد « لقمه ای بیش از حوصله » است اما ظاهراً در مرحله ای از مراحل سلوک است که راه بازگشت بر او بسته است ۲ این است که یعنی پر و سوسه آرزو پیش میرود ۳ و برای انجام

نوح فهم آنگاه و ابراهیم حلم
گر نمیدانی شجاع دین علی است
صفحه ۳۶ الخ
ساختی خود را برای او شتر
قره العین نمازش خواندی
الخ صفحه ۳۶

خون گردون از شفق پالوده شد
کو محمد ، کو علی ، کوفاطمه ؟
کمترین سگه بودمی در کوی او
الخ صفحه ۳۷

مذهب تو چیست با من باز گوی
باد پیوسته خدایم را بقا (!)
الخ صفحه ۴۱
خواند یک روزی غلامی را پدر
نیم جوزر ، تره خر ، پیش من آر
تو خمیسی ، هیچ ناید از تو خس
گو ترا تره فروشی پیشه است
کی سزاوار شهنشاهی بود ؟
الخ صفحه ۴۹

همچو آتش آمد از سودا بجوش
برهنه خود را بدریا درفکند
می کشید و می پرید و می پرید
صفحه ۶۴ الخ
رفته همراهان و من گمره شده
بیش نتوان رفت وز پس بازگشت
صفحه ۹۵ الخ
لاشه مرده ، راه دور ، افتاده بار
صفحه ۶۴ الخ
ورهمی شد هر دمش میراندند
صفحه ۶۵ الخ

مصطفی گفته است چون آدم بعلم
بازیچی زهد و موسی بطش کیست ؟
در توصیف حسن :

جدوی کزوی دو عالم بود پر
در نمازش بر کتف بنشاندی

در توصیف حسین :

گیسوی او تا بخون آلوده شد
کی کنند این کافران با این همه
کاشکی ای من سگک هندوی او

در تمثیل مضحك و بی مزه :

کوفتی را گفت مرد راز جوی
گفت این که پرسد ای کاره لقا
ایضاً
گفت شهزادی مگر پیش پدر
گفت بر خیز ای غلام چست کار
شاه گفت ای مدبر وای هیچکس
شاه را کز نیم جو اندیشه است
اینقدر آنرا که آگاهی بود

(۱) سالک عاشق مزاج سخت کوش
هر چه بود از شور و سودا بر فکند
می طپید و می چخید و می دوید

(۲) روز عمر من نگر بیگه شده
چون کنم گمره بیک کس بازگشت

(۳) گشت حیران سالک افتاده کار

گر نمیشد هر دمش میخواندند

دکاری که بمقل در نماید بدیوانگی ای که در آن می باید ، متوسل میشود ۱ ؛ برای تسلی خاطر خود حرف میزند و حرف میزند . کار او در این مرحله که هست يك چیز بیش نیست : « گفتن ، گفتن ولا ینقطع گفتن ۱ » . گوئی « همان که روزی به یهودی سرگردان گفته بود در راه بروشی هم با او گفته است شعر بگو ۲ » - میگوید و میگوید و آنچه را که گفته است شعر می پندارد . قسمت های متعددی از این کتاب و بخصوص مقدمه ای که در سطور قبل از آن یاد کردیم در گوش کسی که زشت و زیبایی شعر فارسی را از هم کند ، صدای صور اسرافیل میدهد و پاره ای از ابیات آن در مذاق خواننده ای که شاعر باشد از فرط ناتراشی و ناخراشی لفظ و معنی مزه تصویری خونابه ای را که از جوییدن و له کردن مشتی خرده شیشه احساس شود ، ایجاد میکند ۳ .

۱ - نکته دیوانگان آغاز کرد

بال و پر مرغ مستی باز کرد

صفحه ۶۵ الخ

۲ - عباراتی که در گیومه گذاشته شده یا عیناً و یا با تحریفی از سعدی و هو گواست .

۳ - کلبه روح القدس قلبی کند

از بن انگشت عین او آورد

کوه را در گردن عوج افکند

شیر خواری را بتقریر آورد

صفحه ۱ الخ

که ملک را گیرد و صلبش کند

که زنی آرد ز مردی بی زنی

دیو را انگشتری در میکند

صفحه ۳ الخ

سنگ را و مرغ را هم ناله ساخت

مرغ مستش حرب پیل آغاز کرد

اوست آن کز یک دو حرف نامدار

پنج حس درش جهت سالار کرد

نه فلک چون ده یکی خواست از درش

چون بهشتم در دو شش را بار داد

مردمی در آب شور و گوشه ای

صفحه ۵ الخ

بیست و نه چشمه در افشان باز کرد

از صدف لارا نهنگ آسا نمود

بست بر قترک موری طا و سین

صفحه ۶ الخ

شور تیز و تلخ شیرین و ترش

تلخیش نکند ز شیرینی و شور

صفحه ۷ الخ

بی چنین تیفی که دانستی بهش

گر ترش تیزی کند و آید بزور

ولی تقریباً از مرحله توحید که میگذرد اندک اندک این طوفان لفظ و غوغای معنی - که از نظر عطار شیرین ترین و رسمی ترین لهجه های دربار خداوندی و بلیغ ترین و مؤثرترین تفسیر لحظه های شرفیابی و آرزومندی است - فرومی نشیند و یا بهتر بگوئیم کلام وی ضعف و فتورصوری و معنوی عادی و طبیعی خود را با همه مختصات سابق الذاکر بازمی یابد و بعبارت دیگر اطناب های کلی و جزئی ، عدم ارتباط یا ارتباط بسیار ضعیف فصول اصلی و تمثیلات تبعی ، اتخاذ نتایج مسلم و قطعی از مقدمات فرضی و تصویری و خیالی و حتی رؤیائی ، عدم توجه صرف نسبت بزمان و مکان و سایر مشخصات و ممیزات افراد و آحاد ، بی پروائی مطلق از ذکر محال و ممتنع ، توسل بطوائف غلامبارگی بمنظور شیرین نمودن عشق های افلاطونی ، تزریق مداوم داروی کف نفس بوسیله مثالهای نامعقول و افسانه های ناممکن ، ترغیب پیایی به ترك دنیا و بدست آوردن آخرت و تعریف پی در پی از بی پایانی دریای جود و مغفرت ، ترساندن آدمی از دیدگان نازک بین و موشکاف خداوند در عین حال نشان دادن هرج و مرج آن بارگاه عدالت با هزاران نمونه و مانند ، خالی ماندن داستان اصلی و قصه های فرعی از هر گونه جذب و کشش و هزاران عیب و نقص دیگر که ذکر همه آنها بیش از این موجب دردرس خواهد شد ، با نوسانهای مختصری دوشادوش جسم و جان « قصه خانقاهی » خشخاش وزن کوه پیکری را میآراید که خلاصه آن از این قرار است :

« سالکی در جستجوی خداوند هر دری را کوفت و نومید باز گشت . به پیر طریقت برخورد و به هدایت او بهر کس و هر جا ۱ مراجعه کرد اما همه کس و همه چیز را همچون خود از درك

در گهر افشاندن آویزش نمود	با سر تیز او سر تیزش نمود صفحه ۷ الخ
کرسی از خود محو شد از بس که جست	ثبت العرش اصل میباید نخست لاجرم تا زاد حالی مرد بود الخ صفحه ۸
باد آمد خاکساری پای بست	خاک باش کوی تو بادی بدست معنی هو اول و آخر بود صفحه ۱۳ الخ
ها ز باطن واو از ظاهر بود	

۱- مراجع او چیزها و اشخاصی بوده است که ذیلاً ذکر خواهد شد و باید دانست که با هر يك از اینها يك فصل مشبع گفتگو شده و بدنبال هر فصل چندین فصل بنام حکایت و تمثیل در تأیید مطالب فصل آمده و غالباً هم با آن مطالب ارتباط چندانی ندارد .
و اما مراجع بترتیب از این قرار است :

جبرائیل - اسرافیل - میکائیل - عزرائیل - عرش - کرسی - لوح - قلم - بهشت - دوزخ - آسمان - آفتاب - ماه - آتش - باد - آب - خاک - کوه - دریا - جماد - نبات - وحوش - طیور - حیوان - شیطان - جن - آدمی - آدم - ابراهیم - موسی - داوود - عیسی - مصطفی - حسن - خیال - عقل - دل - جان .

ملاحظه میفرمائید که بین این موجودات هیچگونه تناسبی نیست و بعلاوه بعض از آنها کلی و بعض دیگر جزئی هستند و در هر صورت این ناهماهنگی بخوبی از طرز تعقل نامتناسب و ناهماهنگ گوینده میتواند نشانه ای باشد که بر عدم بصیرت و کوتاهی بینش او گواهی دهد .

خداوند عاجز و حیران یافت . عاقبت پیراورا بخدمت محمد مصطفی فرستاد و محمد او را به مراجعه به حس و خیال و عقل و دل و جان موظف ساخت و چون سالک قدم بمرحله جان گذاشت خود را در مقابل مبعودی دید که با آنهمه نزدیکی ، وی را چندان دور پنداشته بود و آنقدر بیهوده بدنبال او گشته بود . پس معنای واقعی همه این ایات معنای واقعی این یک بیت حافظ است که گفت :

بیدلی در همه احوال خدا با او بود او نمیدیش و از دور خدایا میکرد
این قصه که بدون شبهه ناپخته ترین و بیچگانه ترین قصه ای است که میتواند گفته شود ، چنانکه متذکر شدیم در ضمن هشت هزار و هفتصد و هشتاد بیت زبون و نیمه زبون برشته نظم آمده و یکی از معروف ترین آثار منظوم عطار را بنام «مصیبت نامه» تشکیل داده است .
ناگفته نگذیریم که در جوف این کالبد لعل نیز چندان علت های خرد و درشت تو در تو نهفته است که اگر کسی بذکر آنها و مثالهای آنها پردازد کتابی چندین برابر «مصیبت نامه» خواهد ساخت ؛ زیرا می باید آنچه که گفته میشود بر آنچه که او گفته است علاوه گردد و چنین بنظر می آید که عمر آدمی حیف تر از آن باشد که مصارفی از این قبیل داشته باشد .

منتخبات مصیبت نامه در شماره بعد



تصحیح لازم

در شماره مردادماه در مقاله استادمینوی دو اشتباه پیدا شده که بی نهایت موجب تأسف است:
صفحه ۲۷۷ سطر ۱۳ این طور تصحیح شود: «... گمان می کند سنائی بعد از عطار می زیسته»
و صفحه ۲۷۸ سطر ۱۱ این طور تصحیح شود: محمد ستوده امین استوار.